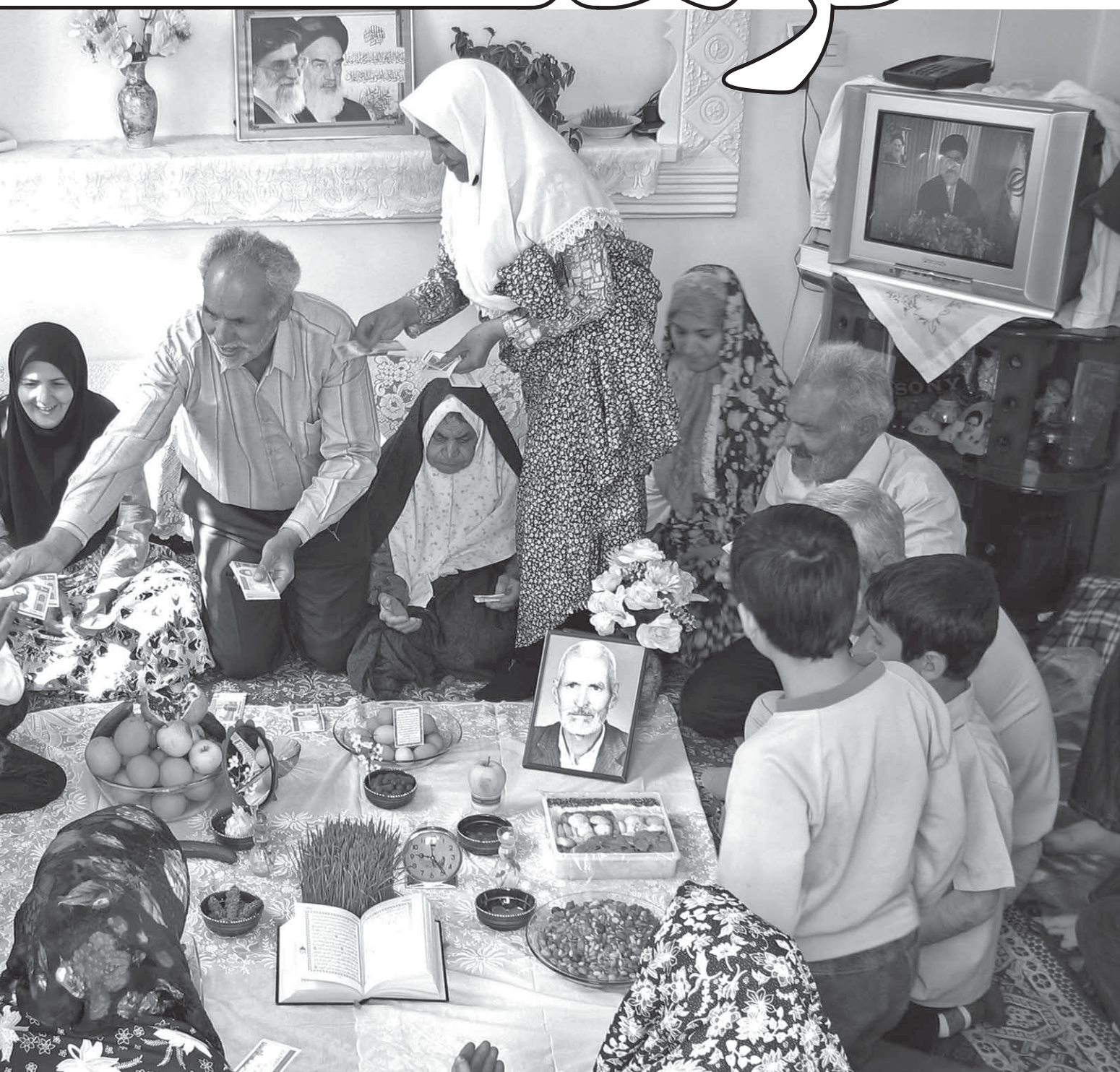


رضا طالبی لیوان
کارشناس ارشد رشته جامعه‌شناسی و دبیر منطقه طارم
سفلی از توابع استان قزوین

فرهنگ از منظر جامعه‌شناسی



گ

داود کهن‌ترابی - البرز
هفتمین جشنواره عکس رشد

چکیده

«فرهنگ» از گسترده‌ترین مفاهیمی است که در علوم اجتماعی وجود دارد و تعریف کردن آن کار آسانی نیست. مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی و به‌ویژه در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی با مفاهیم غیر تخصصی آن تفاوت دارد. کاربرد عامیانه فرهنگ، گرایش به مشخص کردن پدیده‌ها و اموری دارد که «برتر و هنرمندانه‌تر» هستند؛ پدیده‌هایی مانند ادبیات، تئاتر و غیره. گاهی کسانی با فرهنگ به‌شمار می‌روند که دارای تحصیلات و اطلاعات وسیع‌تری هستند. همچنین، در اصلاح توده مردم افرادی هم ممکن است بی‌فرهنگ تلقی شوند.

فرهنگ مقوله یا قلمرویی است که با تأثیر پذیری از جهان بینی، مذهب، تاریخ، علوم، محیط جامعه و انسان، و تعامل با فرهنگ سایر تمدن‌ها و ملل، جهت حرکات و رفتارها، و آداب و سنن و روش زیست انسان را شکل می‌دهد و تعریف می‌کند.

فرهنگ بستر، فضا و محملی است که با اطلاعات و آموزشی که مستمراً به انسان القا می‌کند، در شکل‌دهی شخصیت او بسیار مؤثر است. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود، موجودی اجتماعی می‌شود، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود. فرهنگ «عصاره زندگی اجتماعی» است و در تمام افکار، امیال، الفاظ و فعالیت‌های ما منعکس می‌شود.

فرهنگ فقط مجموعه‌ای انباشته از آداب و رسوم و شیوه‌های مختلف زندگی نیست، بلکه نظامی سازمان‌یافته از رفتارها و یا شیوه عمومی زندگی گروه یا گروه‌هایی از مردم است. عناصر فرهنگی، از قبیل عادات، سنت‌ها، اعتقادات، ارزش‌ها و نظرات مشترک، انسان‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دهند. بنابراین افراد جامعه با یکدیگر احساس یگانگی می‌کنند و از درون، خود را به رعایت الگوهای عمل (هنجارهای) آن جامعه ملزم می‌دانند و به این ترتیب «هویت اجتماعی» به‌وجود می‌آید.

کلیدواژه‌ها: زندگی اجتماعی، فرهنگ جامعه، فرهنگ مادی و غیرمادی، کارکردهای فرهنگ



مقدمه

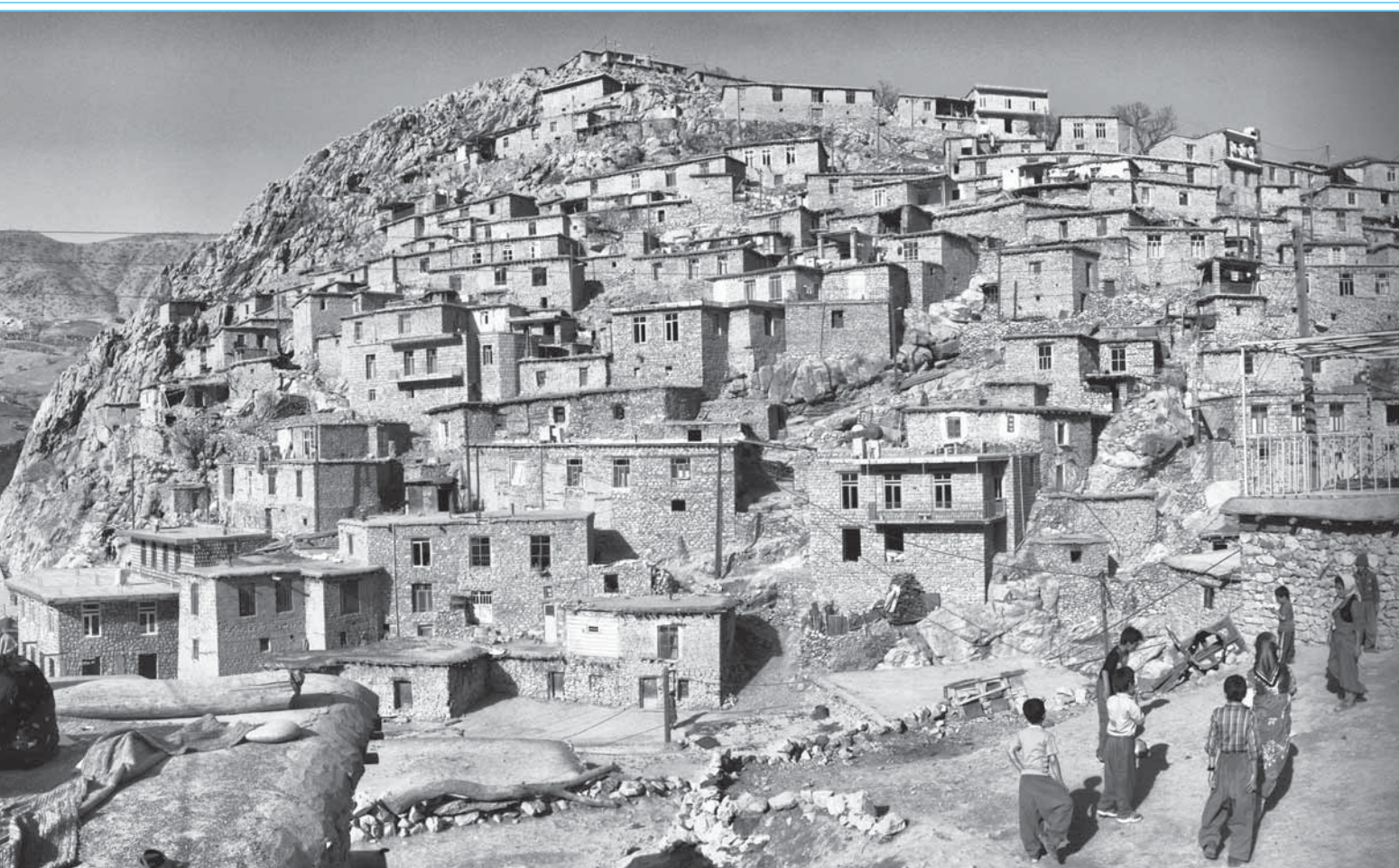
نشست، اما امروزه گزارش‌های هر روزه مطبوعات، تصویرهای تلویزیونی و به‌طور کلی رسانه‌های گروهی، ضرورت اندیشیدن نه بین فرهنگ‌ها، بلکه در درون هر یک از فرهنگ‌ها را به ما آموخته‌اند» [توانا، ۱۳۸۳: ۸۱]. و اما فرهنگ دقیقاً به چه معناست؟ چگونه می‌توان این مفهوم را به درستی طبقه‌بندی کرد؟ چه چیزی انسان را از حیوان متمایز می‌کند؟ ویژگی‌های مشخصاً انسانی ما از کجا می‌آیند؟ آیا می‌توان فرهنگ را به لحاظ مفهومی از جامعه متمایز ساخت؟ چه رابطه‌ای میان ساخت اجتماعی و فرهنگ وجود دارد؟ آیا می‌توان جامعه‌ای را پیدا کرد که فاقد فرهنگ باشد؟ آیا فرهنگ به وجود آورنده جامعه است یا جامعه مسبب اصلی پیدایش فرهنگ؟ مقاله، حاضر در صدد است، تأثیر فرهنگ را بر همه ابعاد زندگی انسان‌ها در جوامع گوناگون، شرح دهد و به نقد و ارزیابی از فرهنگ و نتیجه‌گیری از آن بپردازد.

اهمیت و ضرورت پژوهش

بسیاری از متفکران علوم اجتماعی، وجه تمایز زندگی اجتماعی انسان و حیوان را «فرهنگ» می‌دانند. بعضی از مردم‌شناسان، «انسانی بودن» را به معنی داشتن «فرهنگ» تلقی می‌کنند. فرهنگ به ما می‌آموزد که یک تجربه زندگی را نمی‌توان از شبکه وسیعی که سایر تجربه‌های زندگی را شکل می‌دهد، جدا کرد. «فرهنگ برای جامعه، همچون حافظه برای انسان‌هاست» [تری یان‌دیس، ۱۳۷۸: ۲۶] که در فرایند جامعه‌پذیری آموخته می‌شود و به اجرا در می‌آید.

هر جا که بشر جامعه تشکیل داده است، فرهنگ‌ها به‌وجود آمده‌اند. تعریف دقیق «فرهنگ» با توجه به چندوجهی بودن آن، ممکن نیست. فرهنگ از مرزهای ایدئولوژی فراتر می‌رود و به جوهر هویت افراد جامعه مربوط می‌شود. فرهنگ‌ها ممکن است در سطح روستا، شهر و خانواده یا گروه‌های قومی شکل بگیرند. شکل گسترده هویت فرهنگی، «تمدن» است که در آن مردم با سنت‌های منسجم فلسفی، تاریخی و اجتماعی شناخته می‌شوند. «هنگامی که واژه فرهنگ را در گفت‌وگوهای معمولی هر روزه به‌کار می‌بریم، غالباً فراورده‌های متعالی «ذهن - هنر»، ادبیات، موسیقی و نقاشی را در نظر داریم. مفهوم فرهنگ آن‌گونه که جامعه‌شناسان آن را به‌کار می‌برند، شامل این قبیل فعالیت‌ها و امور بسیار دیگری است» [گیدنز، ۱۳۷۷: ۳۶].

فرهنگ تمام جنبه‌های زندگی انسان را در بر می‌گیرد و انسان از آغاز تولد از طریق خانواده و جامعه، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی را می‌آموزد و بدین ترتیب با جامعه سازگار می‌شود. چون این آموزش‌ها به تدریج انجام می‌گیرند، اگر چه به فرد فشار وارد می‌آورد و به مثابه امری اجباری تلقی می‌شود ولی برای او غیر قابل تحمل نیست و فرد به میل خود آن‌ها را می‌پذیرد و اجرا می‌کند. «فرهنگ به‌عنوان موتور محرکه جوامع انسانی، بازتابی از اسرار درونی و اندیشه‌های انسان است. شاید سی تا پنجاه سال پیش چنین پنداشته می‌شد که باید نسبت به واحدهای گوناگون شکل‌یافته فرهنگی - تمدنی در سرزمین‌های دور دست به تفکر



به معنای شناخت پویایی‌های درونی و سازمان‌ها و ... و نیز آگاهی از برخورد‌های گوناگون آن با دیگر جوامع است.

معنا و مفهوم فرهنگ

فرهنگ از جمله گسترده‌ترین و در عین حال نادقیق‌ترین مفاهیمی است که در علوم اجتماعی وجود دارند. مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی با مفاهیم غیرتخصصی آن تفاوت دارد. در این بخش از مقاله، ابتدا معنای فرهنگ را در ادبیات فارسی و «فرهنگ فارسی عمید»، و همچنین دایرةالمعارف علوم اجتماعی جست‌وجو می‌کنیم و در پایان به مفهوم فرهنگ در فرهنگ غرب و به پیدایش و شکل‌گیری آن اشاره می‌کنیم.

فرهنگ واژه‌ای فارسی و مرکب از دو جز «فر» و «هنگ» است. «فر» به معنی جلو، بالا، پیش آمده، شکوه، درخشندگی و بزرگی، و «هنگ» از ریشه اوستایی تنگا و به معنی «کشیدن» و «سنگینی» است.

در ادبیات فارسی، اصطلاح فرهنگ بر حسب زمان با مفاهیم مختلف به کار رفته است: مانند دانش و خرد، فنون و ورزش‌ها، آموختن و به کار بستن [روح الامینی، ۱۳۶۸: ۱۳-۱۲].

در فرهنگ فارسی عمید (۱۳۷۵: ۹۵۳)، زیر واژه «فرهنگ» چنین آمده است: «فرهنگ: علم، دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت. آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت. و نیز به معنی کتاب لغت، کتابی که شامل لغات یک زبان و شرح آن‌ها باشد.»
در دایرةالمعارف علوم اجتماعی استاد فاضل و اندیشمند

فرهنگ در باورها و در پندار، کردار و گفتار مردمان خودنمایی می‌کند و ریشه در «وجدان جمعی» دارد که در جریان تربیت، در وجدان فردی تجلی می‌یابد. شاید بتوان چنین ادعا کرد که منظور دورکیم نیز از وجدان جمعی، همان فرهنگ یا مفهومی شبیه آن باشد که کلیت جامعه را در بر گرفته است. فرهنگ شاخه اصلی زندگی انسان و تمایز جامعه انسانی از سایر موجودات اجتماعی است و بدون در نظر گرفتن آن، انسان در ردیف حیوانات قرار می‌گیرد؛ پدیده‌ای که در فرایندی نسبتاً طولانی شکل می‌گیرد و در قالب نظامی از نمادها و معانی آن‌ها در می‌آید. بدون «نظام فرهنگی»، انسان و جامعه انسانی، موجودی بی‌ریخت و قیافه و ناموزون جلوه می‌کند.

به معنای دیگر، فرهنگ روح اقوام و ملت‌هاست و دگرگونی و نابودی آن بسیار بطئی و کند است. هویت اقوام و ملل از فرهنگ و خرده‌فرهنگ آنان برمی‌خیزد و به همین سبب، هستی فرهنگ در هویت ملل نهفته است و هستی هویت ملی نیز از فرهنگ کلان ملی نشئت می‌گیرد. [شیخاوندی، ۱۳۸۲: ۸].

چون فرهنگ‌پذیری افراد جامعه هم «خودبه‌خود» و هم «آگاهانه» است، پس در هر دو حالت نوعی مطالعه و پژوهش را زمینه‌سازی کرده است که جنبه «خودشناسی» دارد. اما نباید فراموش کرد که چون فرهنگ در ارتباط با انسان و محیط جغرافیایی و در برخورد با مجموعه‌های فرهنگی دیگر جماعت‌ها و جامعه‌ها شکل گرفته و رشد و توسعه پیدا کرده است، بنابراین شناخت فرهنگ در گرو بازشناسی محیط زیست و جغرافیایی آن اجتماع و شناخت اجتماع



جامعه‌شناسی، دکتر **باقر ساروخانی** (۱۳۷۵:۱۷۵)، فرهنگ این‌گونه معنا شده است: «مفهومی گسترده که تمام الگوهایی را که در جامعه آموخته می‌شوند، در آن غنا می‌یابند و از طریق نمادها منتقل می‌شوند، در برمی‌گیرد. معنای علمی آن از کاربرد عامیانه‌اش متمایز است. در دانش هر آنچه را که از طریق ارتباط متقابل آموخته می‌شود، در برمی‌گیرد. معنای آن در مورد فرد و جامعه نیز متفاوت است. هنگامی که در مورد فرد به کار می‌رود، معنای فرهیخته یا پرورش‌یافته را می‌رساند. و زمانی که در مورد جامعه به کار می‌آید، همهٔ آموخته‌ها و آموختنی‌ها را شامل می‌شود.»

«مفهوم فرهنگ در فرهنگ غرب مثل بسیاری از مفاهیم دیگر، ریشه‌ای مذهبی دارد و از واژه **Culte** به معنای پرستش گرفته شده و پس از آن معادل **Culture** از مصدر **Cultiver** به معنای کاشتن به کار رفته است. تا قرن هجدهم در همان معنای اصلی آن، یعنی کاشتن و پرورش دادن به کار می‌رفت و کم‌کم به پرورش فکر اختصاص یافت. از اواسط قرن هجدهم در برابر **طبیعت** به کار رفت و در عصر روشنگری به عنوان وجه ممیزهٔ انسان از حیوان و طبیعت، کاربستی وسیع در ادبیات این دوره پیدا کرد. به‌ویژه آنکه معنای پرورشی آن با یکی از اصول مدرنیته، یعنی **پیشرفت** هم‌سوئی داشت. در فرانسه فرهنگ مترادف واژه دیگری قرار گرفت که در نهضت روشنگری فرانسه جایگاه رفیعی داشت و آن تمدن^۱ بود. در عین حال فرهنگ بیشتر جنبهٔ فردی داشت و تمدن جنبهٔ جمعی» [نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۷۲].

فرهنگ چیست؟

فرهنگ از جمله مفاهیمی است که بشر ابداع کرده و همان‌گونه که فرهنگ‌های بشری از گوناگونی بسیاری برخوردارند، تعریف فرهنگ نیز دارای تعابیر متکثر و مختلفی است. اما در سال‌های اخیر تعاریفی که بتوانند علاوه بر آگاهی از پیشینهٔ فرهنگ،



علی حامد حق دوست، آذربایجان شرقی (تبریز)، هشتمین جشنوارهٔ عکس رشد

ماهیت‌یابی‌های جدیدی را که فرهنگ در دوره‌های اخیر یافته است در نظر گیرد، زیاد نیستند.

در علوم اجتماعی به‌طور کلی و در انسان‌شناسی به‌طور خاص هیچ مفهومی را نمی‌توان یافت که تعاریفی چنین بی‌شمار و چنین متفاوت و گاه حتی متضاد از آن عرضه شده باشد. در این بخش از مقاله به چند تعریف از سوی چند صاحب نظر می‌پردازیم:

«اولین تعریف علمی از فرهنگ توسط **تایلور** در سال ۱۸۷۱ در کتاب **فرهنگ ابتدایی** ارائه شده است. نظر تایلور این بود که فرهنگ مجموعهٔ پیچیده‌ای است که دانش، اعتقادات، قوانین، آداب، رسوم و هر آموختهٔ دیگر انسان را شامل می‌شود. تایلور در اثرش، فرهنگ یا تمدن را کلی پیچیده می‌داند که شامل باورها، هنرها، اخلاق، عادات و هر توانایی که انسان به‌عنوان عضو جامعه کسب می‌کند، می‌شود» [محسنی، ۱۳۷۷: ۲۰۳].

جوئل شارون در تعریف فرهنگ می‌نویسد: «فرهنگ مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و هنجارها (شیوه‌های کار، آداب و رسوم، قوانین و اخلاق) است که مردم به‌عنوان راهنمایی برای درک و تسلط بر خود به کار می‌برند» [شارون، ۱۳۷۹: ۶۶].

«در دیدگاه **هوسرل**، فرهنگ ترکیب ذهنیت‌های متعالی است از تجربیاتی که همهٔ افراد بشر فهمیده‌اند» [توسلی، ۱۳۷۶: ۳۵۷].

فرهنگ از نظر **پیر بوردیو** دستاویز مبارزات میان گروه‌هاست. بوردیو معتقد است که فرهنگ یک نظام معانی متدرج و سلسله‌مراتبی است و از طریق آن کسانی که زیر سلطه هستند، در پذیرش و استمرار سلطه مشارکت می‌کنند و این جز با ارجاع به منطق پراتیک فرهنگی و رابطهٔ آن با فرهنگ سلطه قابل فهم نیست. در حقیقت، فرهنگ یک سرمایهٔ نمادین است که در عرصهٔ خاص اجتماعی تولید شده است» [توسلی، ۱۳۸۳: ۱۶].

فرهنگ به مجموعه شیوه‌های زندگی اعضای جامعه (نحوهٔ لباس پوشیدن، غذا خوردن، حرف زدن، خوابیدن، احوال‌پرسی کردن و ...)، الگوهای رفتاری، آداب و سنن، باورها و اعتقادات، و هر نوع توانایی که انسان‌ها در جامعهٔ ما می‌آموزند تا با جامعه سازگار شوند، گفته می‌شود [وٹوقی، ۱۳۷۶: ۱۲۶].

کلاید کلاکهن، انسان‌شناس آمریکایی، تعریف دیگری از فرهنگ به این صورت ارائه داده است: «فرهنگ میراثی اجتماعی است که فرد از گروه خود دریافت می‌کند... فرهنگ راهی برای اندیشیدن، احساس کردن و رفتار کردن است... نظامی از جهت‌گیری‌های استانداردشده برای گره‌گشایی از مشکلات» [فکوهی، ۱۳۸۱: ۲۴۶].

همان‌طور که گفته شد، برای فرهنگ تعاریف بسیاری ارائه شده است، «لکن هیچ‌کدام جوابگوی معنی حقیقی این کلمه نیستند. زیرا هر کدام دارای مسائلی هستند که یا از جامعیت آن می‌کاهند و یا به آن اهمیت بیش از اندازه می‌دهند» [محسنی، ۱۳۷۷: ۲۰۴].

گونه‌شناسی فرهنگ

از آنجا که فرهنگ در جوامع مختلف ویژگی‌های متفاوتی دارد،

بسیاری از جامعه‌شناسان و یا مردم‌شناسان سعی در طبقه‌بندی فرهنگ به چند نوع و ارائه مشخصات هر یک از این انواع کرده‌اند. آنچه که به‌طور کلی میان این افراد متفاوت است، ملاکی است که برای طبقه‌بندی خود تعیین کرده‌اند. این ملاک‌ها گاه به مسائل رفتاری گرایش دارند و گاه مبتنی بر ماهیت اشیا و پدیده‌ها هستند. «برخی از جامعه‌شناسان فرهنگ را به دو نوع مادی و غیرمادی تقسیم می‌کنند. فرهنگ غیرمادی یا فرهنگ معنوی شامل افکار، عقاید، نحوه تفکر و استدلال، مذهب، زبان، ادبیات، قوانین، علوم و سایر جنبه‌هایی است که غالباً از طریق خط و زبان منتقل می‌شوند و جنبه ذهنی و فکری دارند. همچنین فاقد تظاهر مادی هستند. در مقابل، فرهنگ مادی شامل همه اشیا است که قابل لمس و عینی هستند؛ مانند مسکن، لباس، وسایل زندگی، کتاب، خودرو و دیگر عناصری که حالت شیئی دارند» [آریان‌پور، ۱۳۵۶: ۱۲۵].

راث بنه دیکت، مردم‌شناس آمریکایی، براساس مطالعات خود و از دیدگاه رفتار گرایانه در جوامع اولیه، فرهنگ‌ها را به دو گونه فلسفی و پهلوانی تقسیم می‌کند. اساس گونه‌شناسی او مبتنی بر این فرض است که هر فرهنگ از میان امکانات گوناگون رفتاری برخی از انواع رفتارها را برمی‌گزیند. در فرهنگ فلسفی حالاتی مانند قناعت، صلح دوستی، میانه‌روی، تعادل و گرایش به زندگی اشتراکی غلبه آشکار دارد، و حال آنکه در فرهنگ پهلوانی رفتارها متکی بر مبارزه‌جویی، پرخاشگری، رقابت، استقلال‌طلبی و جاه‌طلبی هستند» [محسنی، ۱۳۷۶: ۸۷].

«با توجه به دیدگاه رفتار گرایانه، **دیوید ریزمن** سه گونه متفاوت فرهنگ را تشخیص می‌دهد:

نوع اول فرهنگی است که افراد در آن دارای **ابتکار عمل** هستند و برای رسیدن به هدف‌های خاصی می‌کوشند. در نوع دوم از فرهنگ، رفتار افراد جامعه متأثر از منابع بسیار گوناگونی است و آنان دارای قابلیت تطابق زیاد با دگرگونی در محیط هستند (مانند جوامع صنعتی)، و خلاصه شخصیت افراد حالت التقاطی دارد. در سومین نوع از فرهنگ، تبعیت بی‌چون و چرا از آداب و رسوم و سنت‌ها حاکم است. گذشتگان عملاً بر جامعه حکمرانی دارند، و به‌طور خلاصه **سنت** عامل اصلی **نظارت اجتماعی** محسوب می‌شود» [محسنی، ۱۳۷۷: ۲۰۷].

گونه‌شناسی فرهنگ به آنچه که آمد محدود نمی‌شود و جامعه‌شناسان همواره با بهره‌جویی از ضابطه‌های مختلف، گونه‌های متفاوتی را ارائه کرده‌اند که به‌علت تفاوت اساسی در دیدگاه‌ها پذیرش یکی و طرد دیگری نه تنها دشوار، بلکه غیر عملی می‌نماید.

ویژگی‌های فرهنگ

انسان زمانی انسان شد که فرهنگ آفرید. فرهنگ مجموعه پاسخ‌های انسان است به پرسش‌ها و نیازهای گوناگون ناشی از ضروریات زندگی در جامعه و طبیعت. در واقع، فرهنگ حاصل رفتار و کردار انسانی است که در جامعه زندگی می‌کنند. فرهنگ دارای ویژگی‌های خاصی است که در ادامه به‌شماری از آن‌ها اشاره می‌شود:

«در خلال زمان انباشتگی می‌یابد. پس قابل اعتلا و تکامل است» [ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱۷۶].

«نسبی است و هیچ فرهنگی را پست و کوچک نمی‌توان شمرد» [همان، ص ۱۷۶].

«قابل انتقال و آموختنی است. فرهنگ به مفهوم وسیع کلمه، عبارت است از یک سلسله فعالیت‌های انسان که غیرغریزی و آموختنی است و از نسلی به نسل دیگر از طریق فرایندهای آموزشی انتقال می‌یابد» [ستوده، ۱۳۸۴: ۲۶].

«موجب انسجام اجتماعی می‌شود و نوعی هم‌گرایی و یکپارچگی فرهنگی را پدید می‌آورد» [همان، ص ۲۶].

«ماهیتی پیچیده دارد» [محسنی، ۱۳۷۶: ۸۲].

«متغیر، ولی ثابت است. تمام پدیده‌های اجتماعی در معرض دگرگونی قرار دارند؛ مانند شکل لباس، پوشیدن آن، نحوه غذا خوردن، شیوه تولید، آداب و تشریفات، میهمان‌نوازی و ... اما تغییرات فرهنگی کند هستند و در دراز مدت صورت می‌گیرند و در زمان کوتاه محسوس نیستند» [اکبریان، ۱۳۸۲: ۱۸].

فرهنگ همانند جامعه‌ای که از فرهنگ بهره‌برداری می‌کند، پاسخ‌گوی نیازهای گوناگون انسانی است و همچنان که نیازهای انسانی با یکدیگر ارتباط و تناسب دارند، فرهنگ و جامعه نیز در عین کثرت، از وحدت برخوردارند.

کارکرد فرهنگ

فرهنگ پیونددهنده ساختار و کارکرد اجتماعی است و به‌عنوان ارزش‌ها، باورها، هنجارها، رفتارها و اشیای مادی که شیوه‌های زندگی مردم را تشکیل می‌دهند، تعریف می‌شود. از آنجا که فرهنگ، قوام‌دهنده و نظام‌بخش کارکردها و ساختارهای اجتماعی است و رفتار هر یک از افراد جامعه از آن تأثیر می‌پذیرد، بنابراین باید با دقت مورد بررسی قرار گیرد تا از راه آن بتوان به کالبدشکافی و رفتار فردی و گروهی در جامعه پرداخت» [ستوده، ۱۳۸۴: ۲۵].



نریمان خلیلی - ایلام - هفتمین جشنواره عکس رشد

بر همین اساس، **گی روشه** جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، سه کار ویژه برای یک نظام فرهنگی برمی‌شمارد که عبارت‌اند از:

۱. **جامعه‌سازی:** فرهنگ به وجود آورنده جامعه است، زیرا تمام عوامل عینی و مادی پیوندهای اجتماعی به وسیله نظام فرهنگی در عبارات نمادین (سمبلیک) باز تولید و باز تفسیر می‌شوند و معنا، قوام و انسجام می‌یابند.

۲. **شکل‌دهی به رفتار اجتماعی:** دومین کار ویژه فرهنگ بعدی، بعد روانی - اجتماعی متمرکز است. فرهنگ به شخصیت فرد شکل می‌دهد و قواعد رفتار اجتماعی را در اختیار او می‌گذارد.

۳. **انسان‌شناسی:** فرهنگ فضای زندگی انسان را انسانی می‌کند و از فضای زندگی حیوانات متمایز می‌سازد [نقیب زاده، ۱۳۸۰: ۷۳].

فرهنگ از طریق دیگر انسان‌ها آموخته می‌شود و نحوه آموزش آن براساس روابط متقابل میان انسان‌ها صورت می‌گیرد. فرهنگ محصول میراث اجتماعی است و در ترکیب آن عواملی مانند: اطلاعات و دانش‌های موجود در جامعه، تحولات و تغییرات اجتماعی، و روابط اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی مداخله دارند. فرهنگ مشخص می‌دارد که خانواده چه ساختنی باید داشته باشد و مثلاً یک مرد چند زن می‌تواند بگیرد. همچنین، فرهنگ ضابطه‌هایی در جهت اجتماعی کردن و مراقبت از فرزندان برقرار می‌کند: چه وقت کودکان را باید از شیر گرفت، چگونه باید آن‌ها را پرورش داد و تا چه حد باید به آن‌ها استقلال بخشید، و نیز مشخص می‌کند که کودک چه باید بداند و چه باید انجام دهد. [محسنی، ۱۳۷۶: ۸۲].

با توجه به مطالب فوق، می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرهنگ دارای کارکردهای ویژه‌ای است و به این اعتبار است که آن را «خلاق انسان» نامیده‌اند، نهایت اینکه حیطة کارکردهای فرهنگ بسیار گسترده است و علاوه بر آنچه ذکر شد، مواردی مانند مشخص کردن نیازهای اقتصادی، برقراری وسایل نظارت اجتماعی و تنظیم رابطه میان انسان و عوامل فوق طبیعی را نیز شامل می‌شود.

نقدی بر فرهنگ

با توجه به تنوع و تعدد تعریف فرهنگ از سوی جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و پژوهشگران دیگر رشته‌ها و بهره‌گیری آن‌ها از منابع گوناگون و الگوهایی که از منابع متفاوت به عاریت گرفته شده‌اند، هنوز دست یافتن به تعریف واحد و منسجمی که بتواند چارچوب مورد نظر را به‌صورت یکپارچه ارائه کند، در اختیار نیست. بنابراین

نقد یکپارچه و جامع از فرهنگ تا حدودی دشوار به نظر می‌آید. چرا که تعریف‌های ارائه‌شده یا از جامعیت فرهنگ می‌کاهند و یا به آن اهمیت بیش از اندازه می‌دهند. با این حال، نگارنده با توجه به ظرفیت موجود و مطالب ارائه شده در مقاله، نکاتی چند را به‌عنوان نقد جامعه‌شناختی فرهنگ ارائه می‌کند.

نکته اول: با توجه به تعریف **تایلور** از فرهنگ می‌توان نظر او را این‌گونه ارزیابی کرد: دیدگاه تایلور در مورد فرهنگ کلی است. مرادش از انسان، نوع انسان است و منظور وی از مجموعه پیچیده یا فرهنگ، همه عادت‌ها و توانایی‌های نوع انسان است. او به فرهنگی خاص و جامعه‌های مخصوص اشاره‌ای ندارد و دو موضوع اساسی محور اندیشه‌های تایلورند:

۱. ذهن انسان در همه زمان‌ها و مکان‌ها دارای پایه‌های یکسان است (آیین وحدت روانی).

۲. تاریخ انسان مجموعه‌ای به هم پیوسته می‌سازد که با یک نظریه کلی نیز قابل تبیین است.

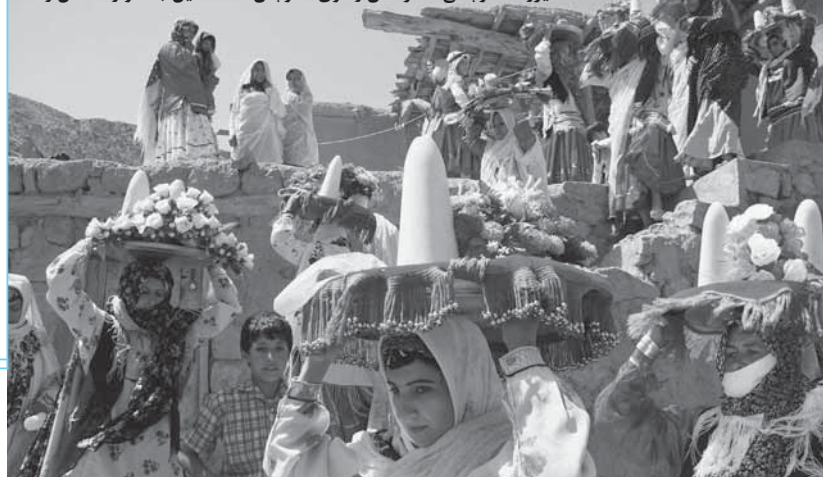
بنابراین تعریف تایلور از فرهنگ مبتنی بر اندیشه‌ای است که دیدی جهانی دارد، به محورهای اساسی، جهانی می‌نگرد و تشابهات را به جای نایکسانی‌ها در جهان می‌جوید.

نکته دوم: در تعریف فرهنگ چند مفهوم نهفته است: نخست مفهوم «ترکیبی بودن فرهنگ» یعنی اینکه فرهنگ نه یک کالبد واحد و یکپارچه، بلکه «مجموعه‌ای» از پدیده‌هایی است که نسبت و روابطی پویا با هم دارند و به‌صورتی دائم در تغییر و دگرگونی‌اند.

سپس دو مفهوم وجود دانش علمی و دانش نظری یا همان «فناوری» و «ایدئولوژی» که در قالب فرهنگ، پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. «کنسای» بودن فرهنگ گویای آن است که فرهنگ باید در فرایند اجتماعی شدن به فرد منتقل شود. بنابراین آموزش در تداوم فرهنگی، نقشی اساسی و غیر قابل چشم‌پوشی دارد. مفهوم دیگر، «خاص بودن فرهنگ» است که بنا بر هر جامعه‌ای متفاوت است و بنابراین نمی‌توان آن را به‌صورت پدیده‌ای جهان‌شمول و با مشخصاتی واحد و تغییرناپذیر تعریف کرد. از این گذشته، خاص بودن در خود معنی «هویت» فرهنگی را نیز دارد که هر جامعه‌ای را نسبت به جوامع دیگر متفاوت می‌سازد و در افراد آن احساس «تعلق» به جامعه را به‌وجود می‌آورد. سرانجام ما مفهوم انتقال «نسل به نسل» فرهنگ را داریم که معنی آن تداوم فرهنگی و وجود مفهوم تاریخ و انباشت فرهنگی در طول زمان است.

نکته سوم: این نکته انتقادی است که بر نظر مردم‌شناسان وارد است؛ اینکه آنان گمان می‌برند فرهنگ و جامعه را نمی‌توان از یکدیگر متمایز ساخت. به اعتقاد آنان، جامعه و فرهنگ آنچنان با یکدیگر پیوستگی دارند که به‌نظر می‌رسد پژوهندگان هنگامی که سعی می‌کنند آن‌ها را از یکدیگر جدا کنند، دچار اشتباه می‌شوند. باید یادآور شد که اگر چه جامعه و فرهنگ از یک واقعیت عینی اخذ شده‌اند، با این وصف، «فرهنگ را می‌توان به لحاظ مفهومی از جامعه متمایز کرد؛ هر چند ارتباط بسیار نزدیکی بین این مفاهیم وجود دارد. «فرهنگ» به شیوه زندگی اعضای یک جامعه معین، عادت

حامد نیرومند قوچانی - خراسان رضوی - قوچان - هشتمین جشنواره عکس رشد



و رسوم آن‌ها، همراه با کالاهای مادی که تولید می‌کنند، مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، فرهنگ بازگوکننده الگوهای رفتاری آموخته‌شده و مشترک اعضای یک جامعه است. «جامعه» به نظام روابط متقابلی اطلاق می‌شود که افراد دارای فرهنگ مشترک را به هم مربوط می‌سازد. هیچ فرهنگی نمی‌تواند بدون جامعه وجود داشته باشد و هیچ جامعه بدون فرهنگی وجود ندارد. بدون فرهنگ، ما اصلاً انسان - به معنایی که معمولاً این اصطلاح را درک می‌کنیم، نخواهیم بود. نه زبانی خواهیم داشت که با آن مقاصد خود را بیان کنیم و نه هیچ‌گونه احساس خود آگاهی. توانایی تفکر یا تعقل ما نیز به شدت محدود خواهد بود» [گیدنز، ۱۳۷۷: ۳۶].

نتیجه‌گیری

همان‌طور که گفته شد، «فرهنگ» از جمله مفاهیمی است که با کاربردهای بسیار و ابهامات فراوان، خصوصاً در علوم اجتماعی مواجه است. برای مثال، به فرهنگ ممکن است جنبه عمومی و یا اختصاصی داده شود: در مفهوم عمومی مثل میراث اجتماعی بشر (مادی و غیر مادی) و در مفهوم خصوصی مثل میراث اجتماعی جامعه معینی که ممکن است ابعاد آن از یک ایل کوچک تا یک کشور باشد.

با توجه به تعریف فرهنگ، برخی از جنبه‌های فرهنگ در تمام جوامع انسانی مشترک است؛ این اشتراک ناشی از فطرت و طبع مشترک تمامی انسان‌هاست؛ مانند گرایش به خداپرستی و دین، مهمان‌نوازی و علاقه به هنر یا تشکیل خانواده. همچنین در همه جوامع (جوامع قدیمی و معاصر) مقرراتی برای روابط اقتصادی و روابط خویشاوندی وجود دارد. برای حفظ و بقای همه جوامع، نظام اجتماعی و سیاسی و نیز قوانین و مقررات و ضمانت اجرایی وجود دارد. در همه جوامع برای فهماندن مقصود و ارتباط با دیگران، از علائم، اشارات و زبان استفاده می‌شود.

خلاصه آنکه هیچ جامعه‌ای را سراغ نداریم که از جلوه‌های فرهنگ بی‌بهره باشد و یا با هرج و مرج دوام یافته باشد. با وجود عام بودن فرهنگ (برخورداری همه جوامع از فرهنگ و داشتن فرهنگ‌های مشترک)، ولی هر جامعه‌ای ضوابط خویشاوندی، شیوه اقتصادی، مقررات، مناسک اعتقادی، زبان، ادبیات و هنر مختص خود را دارد. یعنی جوامع گوناگون فرهنگ‌های خاص خود را دارند که همین موضوع آنان را از یکدیگر متمایز می‌کند. برای مثال، فرهنگ جوامع اسلامی با فرهنگ کشورهای غیراسلامی تفاوت‌هایی دارد، یا فرهنگ غرب (مغرب زمین) با فرهنگ شرق (مشرق زمین) دارای وجوه اختلاف بسیاری است.

در پایان می‌توان چنین بیان داشت که:

فرهنگ در قالب نمادها به صورت گفتار، نوشتار و تصویر در می‌آید و از فردی به فردی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

در هر جامعه خرده نظام‌هایی شکل می‌گیرند که کارکرد اصلی آن‌ها انتقال فرهنگ است و از آن‌ها به عنوان «خرده نظام آموزشی» یاد می‌شود.

رسانه‌ها ابزارهایی هستند که در جریان انتقال فرهنگ نقش

اساسی دارند و می‌توانند فرهنگ را فراتر از روابط رو در رو و در قلمروهای جغرافیایی بگسترانند و آن را به عرصه‌ای فراتر از نسل‌ها و زمان حاضر منتقل کنند.

مجموعه معانی (نظام فرهنگی) در جریان جامعه‌پذیری درونی می‌شود و به شخصیت افراد شکل می‌دهد و متقابلاً از فعالیت ذهنی و روانی افراد تأثیر می‌پذیرد و تغییر می‌کند.

پی‌نوشت

۱. واژه تمدن که در زبان انگلیسی و فرانسوی Civilization و Civilisation به کار گرفته شده در سال ۱۸۳۵ وارد دایرةالمعارف فرانسوی‌ها شد و در آن زمان به معنی فرهنگ هم بود. تایلور مدعی است که هر تمدنی نیازمند فرهنگ معاصر خود است. زیرا تمدنی می‌تواند پایدار و سازنده باشد که بر فرهنگ آن ملت استوار باشد. به عبارت دیگر، تمدن باید پشتوانه‌ای از فرهنگ ملی داشته باشد تا پایدار و سازگار با طبع آن ثبت شود. لذا فرهنگ، سازنده تمدن است، اما تمدن تنها می‌تواند جلوه‌گاه فرهنگ باشد نه سازنده آن» [بیگدلی، ۱۳۸۱: ۳۰].

منابع

۱. اکبریان، مصطفی (۱۳۸۱). «درآمدی بر مبانی مردم‌شناسی». جزوه دانشگاهی، سال تحصیلی ۸۲-۱۳۸۱. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
۲. آریان‌پور، امیرحسین (۱۳۵۶). زمینه جامعه‌شناسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران. چاپ دهم.
۳. توسلی، غلام عباس (۱۳۶۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی. انتشارات سمت، تهران. چاپ ششم.
۴. توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۳). «تحلیلی از اندیشه پیر بوردیو درباره فضای منازعه‌آمیز اجتماعی و نقش جامعه‌شناسی»، نامه علوم اجتماعی. انتشارات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. شماره ۲۳.
۵. روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۸). مبانی انسان‌شناسی، عطار. تهران. چاپ سوم.
۶. ربویر، کلود (۱۳۷۹). درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه ناصر فکوهی. نشر نی، تهران. چاپ دوم.
۷. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵). دایرةالمعارف علوم اجتماعی، (ج ۱). انتشارات کیهان، تهران. چاپ سوم.
۸. ستوده، هدایت ا... (۱۳۸۴). آسیب‌شناسی اجتماعی. انتشارات آوای نور، تهران. چاپ چهاردهم.
۹. شارون، جوئل (۱۳۷۹). ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. نشر نی، تهران.
۱۰. شیخاوندی، داور (۱۳۸۲). «جهانی شدن و هویت فرهنگی محلی» فصل‌نامه رشد آموزش علوم اجتماعی. دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی وزارت آموزش و پرورش. شماره ۲۳.
۱۱. ضیاء توانا، محمد حسن (۱۳۸۳). «نگاهی به بنیان‌های جغرافیایی برخورد تمدن‌ها». اطلاعات سیاسی-اقتصادی. سال هجدهم. شماره ۹-۱۰ خرداد و تیر.
۱۲. عمید، حسن (۱۳۷۵). فرهنگ عمید. انتشارات امیرکبیر، تهران. چاپ هشتم.
۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری. نشر نی، تهران. چاپ چهارم.
۱۴. محسنی، منوچهر (۱۳۷۶). مقدمات جامعه‌شناسی. نشر دوران، تهران. چاپ چهاردهم.
۱۵. محسنی، منوچهر (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی عمومی. انتشارات ظهوری، تهران. چاپ پانزدهم.
۱۶. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۶). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، انتشارات سمت، تهران. چاپ دوم.
۱۷. وثوقی، منصور (۱۳۷۶). مبانی جامعه‌شناسی، با همکاری علی‌اکبر نیک‌خلق، تهران، انتشارات خردمند، تهران.
۱۸. یاندیس، تری و چارلا لامبوس، هری (۱۳۷۸). فرهنگ رفتار اجتماعی. ترجمه نصرت فتحی، رنسانس، تهران.